

Research Article

A Study of the "Anti-Ideal" in the Poems of Nima Yushij and Abdul Wahab Al-Bayati

Ziba Zolqi^{1*}, Soheila Loveimi²

Abstract

Utopia or the ideal city (utopia) has a long history in human thought; it was first formally examined by Plato in the Treatise on the Republic. In contrast, there is an anti-ideal in which society gives priority to negative characteristics over positive characteristics. Many philosophers, sociologists, and poets have theorized in this field. What has been less studied is the anti-ideal thoughts of prominent poets, in a comparative manner. Accordingly, in this study, we intend to examine the poems of poets such as Nima Yushij and Abdul Wahab Al-Bayati, as pillars of contemporary Iranian and Iraqi poetry, on the subject of anti-idealism, using a library method and content analysis.

The data of this research indicate that in their poems, while wishing to be free from the suffering and misery of the current world and its stillness and despondency, both poets try to show the true, ugly and hated face of their society and expose the futility of the world and the people and rulers who live in the mire of everyday life, vulgarity and metamorphosis with their sharp and chaotic language, and thus express their hatred for all the darkness and corruption of the surrounding environment.

Keywords: Utopia, Anti-Utopia, Nima Yushij, Abdul Wahab Al-Bayati

How to Cite: Zolqi Z., Loveimi S., A Study of the "Anti-Ideal" in the Poems of Nima Yushij and Abdul Wahab Al-Bayati, Quarterly Journal of Comparative Literature Studies, 2024;18(71):1-22.

1. Assistant Professor of Philosophy and Islamic Theology, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran

2. Assistant Professor of Persian Language and Literature Department, Faculty of Humanities, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran

بررسی «پادآرمان» در اشعار نیما یوشیج و عبدالوهاب البیاتی

زیبا زلّقی^۱، سهیلا لویمی^۲

چکیده

آرمانشهر یا مدینه فاضله (یوتوپیا) در اندیشه بشری از قدمت دیرینه‌ای برخوردار است؛ به صورت رسمی اولین بار توسط افلاطون در رسالهٔ جمهور مورد بررسی قرار گرفت. در مقابل آن پادآرمان است که در آن جامعه ویژگی‌های منفی به ویژگی‌های مثبت برتری داده می‌شود. فیلسوفان، جامعه‌شناسان و شعرای فراوانی در این میدان به نظریه‌پردازی پرداخته‌اند. آنچه کمتر مورد بررسی قرار گرفته، اندیشه‌های پادآرمانی شاعران برجسته، به صورت تطبیقی بوده است. بر این اساس در این تحقیق برآنیم با روش کتابخانه‌ای و تحلیل محتوایی اشعار شاعرانی چون نیما یوشیج و عبدالوهاب البیاتی را به عنوان ارکان شعر معاصر ایران و عراق در باب موضوع پادآرمانی بررسی کنیم.

داده‌های این تحقیق بیانگر آن است که هر دو شاعر در اشعار خود ضمن آرزوی رهایی از رنج و ناگواری دنیای کنونی و سکون و دلمردگی آن، تلاش می‌کنند چهره‌ی حقیقی و زشت و منفور جامعه خود را به نمایش بگذارند و از بیهودگی دنیا و انسانها و حاکمانی که در لجنزار روزمرگی، ابتذال و مسخ‌شدگی به سر می‌برند با زبان برنده و برآشوب خود پرده بر دارند و بدین گونه نفرتشان را از تمام سیاهی‌ها و تباهی‌های محیط پیرامون بیان دارند.

واژگان کلیدی: آرمان شهر، پادآرمان، نیما یوشیج، عبدالوهاب البیاتی

۱. استادیار فلسفه و کلام اسلامی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران

ایمیل: z.z.phd61@gmail.com

نویسنده مسئول: زیبا زلّقی

مقدمه و بیان مسئله

وجود مدینه فاضله و یا آرمان شهر پیشینه ای به قدمت تمدن بشر دارد. از زمان تشکیل جامعه انسانی، انسان جویای آرمانشهر بوده است. «آرمانشهر» نظیر واژه یوتوپیا در فارسی است، از دو واژه یونانی به معنی «topos» یعنی مکان و «ou» به معنی «نا» تشکیل شده است. یوتوپیا یعنی چیزی که در مکان موجود نیست و وجود آن آرمانی و خیالی است. اولین کسی که این اصطلاح را به کار برد توماس مور (م ۱۵۳۵) اومانیست گرای انگلیسی است؛ پس از آن، این لفظ را به هر کتابی که نظام آرمانی یک جامعه انسانی را نشان می داد، منسوب کردند. مثلاً از کتاب آتلانتیس جدید اثر فرانسیس بیکن (م ۱۶۲۶) و شهر آفتاب اثر کامپانلا (م ۱۶۳۹) به آرمانشهر یاد می کنند. (منتظمی، ۱۳۸۹: ۱۴۸) پس این اندیشه دنیای آرمانی و آرزوی دستیابی به زندگی جاوید سرشار از آرامش و کامیابی، ذهن بسیاری از فلاسفه، نویسندگان و شاعران را وادار کرد که به شیوه های گوناگون، در آثار خویش بدان بپردازند. افلاطون از اولین کسانی بود که در مورد شهر آرمانی تحقیقاتی داشت و از آن به مدینه فاضله نام برد زیرا در تمدنی می زیست که اشکال مختلف حکومتی را تجربه کرده بود و به این نتیجه رسید که هیچ کدام به تنهایی نمی تواند آرمان ها و آرزوهای انسانی را برآورده کند سپس به جهت ناکامی ها تصمیم گرفت مدینه فاضله را مهندسی کند و بر پایه یک نظام سیاسی مطلوب پیش رود. (فروغی، ۱۳۸۴: ۳۱-۳۲) پس از افلاطون، شاگردش ارسطو جامعه مطلوب را طرح ریزی کرد زیرا چگونگی سعادت و خوشبختی انسان را معیار آن دانست و پس از آن در جهان اسلام در فلسفه سیاسی شرق فیلسوف اسلامی ابونصر فارابی با مانوس شدن به فلسفه غرب افلاطون و آشتی که میان فلسفه و دین برقرار کرد با نوشتن کتاب «آراء اهل المدینه الفاضله» جامعه مطلوب آرمانی را بر پایه پژواک ذهن و برداشت عقلانی از نظام کائنات ترسیم کرد. (فارابی، ۱۳۵۴: ۱۲۰-۱۱۹) برخی شعرا نیز به دلیل شرایط نامساعد اجتماعی حاکم بر زمانه خود، استبداد، ظلم و بی عدالتی، نبود آزادی و لزوم روشنگری تلاش کردند به شکلی کاملاً حقیقی و به دور از اندیشه های آرمان گرایانه، با قلم خویش قصد آشوبیدن بر هر آنچه که از زشتی و تباهی می بینند داشته باشند. برخلاف شاعران سمبولیست (که انسان را در این دنیا فردی تبعیدی و زندانی برمی شمردند اما در اشعار خویش دنیایی را می آفرینند که در باورشان سرشار از شکوه و آرامش و کامیابی بود) شاعرانی مثل نیمایوشیخ و عبدالوهاب البیاتی به عمق واقعیت و حقیقت جهان پیرامون خود نقب می زنند و اشعارشان تجلی گاه آلام و دردها و رنجها و امیدها و آرزوهای مردم سرزمینشان می شود. نیما را در ادبیات فارسی به عنوان پدر شعر نومی شناسند. البیاتی نیز در شعر معاصر عربی به عنوان رهبر مکتب واقع گرایی سوسیالیستی شناخته شده است. شعر عبد الوهاب البیاتی صبغه جهانی دارد و در برخی جهات از نظر مضمون اجتماعی و آرمان خواهی های روشنگران، یادآور شعر نزار قبانی است که خاصه در پیوند شاعر و عشق با وطن خویش به شمار می آید.

اودر اشعار خود از یک جهت آوارگیش را به نمایش می گذارد و از سوی دیگر به استبداد حاکم بر روزگار خویش که عاقبت ناچار به استثمار و بهره کشی بیگانگان دچار می شود. «عبدالوهاب البیاتی» در گسترش ظرفیت های شعر عرب در حیطه لفظ، بیان، مضمون و معانی و به کارگیری نازک سخنی های اسطوره ای به شکل معاصر، از پیشگامان محسوب می شود. احساساتی همچون غم، عاطفه، انتقام و آرمان خواهی در شعر او موج می زند. از سوئی دیگر او نیز همچون همتای ایرانی خود «نیما یوشیج»، از نخستین شاعرانی به شمار می رود که در حوزه شعر های اجتماعی معاصر حرف های تازه ای برای گفتن دارند. لذا مهمترین مضامین پادآرمانی اشعار این دو شاعر بزرگ می تواند از اهمیت شایانی برخوردار باشد. بر این اساس در این پژوهش در صدد می باشیم تا پاسخی به سوالات زیر داشته باشیم.

۱. آرمان شهر و پادآرمان از نظر نیما یوشیج و عبدالوهاب البیاتی چگونه تفسیر می شود؟ مرز میان آرمان و واقعیت از نگاه دو شاعر چگونه است؟

۲. مؤلفه های پادآرمانی این دو شاعر از چه چیز نشأت می گیرد و مهمترین آنها کدامند؟

برای پاسخ به این پرسشها ضمن تحلیل جنبه های پادآرمانی در اشعار دو شاعر برجسته ایران و عراق، اندیشه هرکدام از آنان را باز می شناسیم. به گمان نویسندگان پادآرمان همیشه پیش یا پس از خود، نشانی از آرمان شهر دارد و در جستجوی آرمانشهر هستند و تصور هیچ پادآرمانی بدون تصور هر چند نامشخص، دور از آرمانشهر نمی باشد و شخصیت پادآرمانشهر رویای آرمانشهر را با هر کیفیتی حفظ می کند تا فضایی برای فرار از فضای موجود ایجاد کند.

پیشینه تحقیق

با توجه به قدمت و اهمیت موضوع در این باب تحقیقات فراوانی شده از جمله: مقاله ای با عنوان «بررسی نوستالژی آرمان شهر در اشعار شاعران» که نویسنده اسماعیل صادقی (۱۳۹۳) است، ایشان مهمترین خاستگاه فکری آرمان شهر از نظر شاعران معاصر را اندیشه ظهور منجی و مهدویت می داند. همچنین در مقاله ای دیگر با عنوان «بررسی آرمان شهر در اشعار فریدون مشیری» از جمال احمدی و زمانی (۱۳۹۰) که تصویر روشنی از آرمان شهر در اشعار فریدون مشیری را نشان می دهد و مقاله ای دیگر با موضوع «اندیشه های آرمان شهر و پادآرمان شهر از دیدگاه صاحب نظران شعر معاصر ایران سهراب سپهری و فریدون مشیری» با نویسندگی مسعود حق لسان، عباس زاده و اسلام پور (۱۳۹۷) آرمانشهر را از نگاه دو شاعر مورد بررسی قرار داد و عناصر آرمانی و پادآرمانی را از نظر دو شاعر نام برده، اما در هیچ کدام از مقالات و تحقیقات آرمان شهر و پادآرمان از نگاه نیما یوشیج و عبدالوهاب البیاتی بیان نشده بود که در این مقاله مورد بحث و بررسی قرار می گیرد.

جهان واقعیت یا «پاد آرمانی»

«آرمان شهر در لغت به معنی شهر آرمانی و ایده آل است و در اصطلاح، جامعه ای برین و والاست که در آن، همهٔ امور بر وفق مراد و مطابق میل باشد، جامعه ای که در آن نه خبری از ظلم و تبعیض، نه اثری از جنگ و ستیز و نه ردپایی از جهل و فقر یافت شود. جامعه ای که خیر و سعادت بر آن حکومت مطلق دارد. آرمان شهر برای نخستین بار در سال ۱۵۱۶ در کتاب توماس مور به همان عنوان یوتوپیا به کار گرفته شد. در ادبیات فارسی به صورت مدینه فاضله، مدینه سعیده، ناکجا آباد، شهر لامکان و... آمده است. (حیدری، ۱۳۸۲: ۱) به سخن دیگر آرمان شهر، نمادی از یک واقعیت آرمانی که می تواند حقیقتی دست نیافتنی باشد اطلاق شود. پیشینهٔ بکارگیری این لفظ به هزارهٔ دوم قبل از میلاد می رسد. مثلاً در حماسهٔ گیلگمش، توصیفی از یک بهشت زمینی است. (انوشه، ۱۳۸۱: ۳۲)

حال «پادآرمان» یا شکل وارونهٔ جهان آرمانی در ادبیات و هنر جایگاهی ویژه دارد. چنین جهانی با پیشوند "پاد" در کنار آرمانشهر، واژه ای جدید است که دربردارندهٔ ویژگیهای جهان مقابل با آرمانشهر باشد. از آن، گاهی به عنوان دوزخ شهر و گاهی پلید شهر نام می برند. (حریری، ۱۳۹۱: ۱۹۳)

در داستان های علمی- تخیلی، جامعهٔ پادآرمانی جامعه ای تخیلی است که ویژگی های منفی، بر خصوصیات دیگر چیرگی کامل دارد و زندگی در آن برای هیچ کس خوشایند نیست. این جوامع، شکلی از دنیای وانفسا و فاجعه بار انسانی اند که در روزگار شوم و تاریک و بد ایجاد می شوند، به این دوران، دورهٔ بدزمانگی یا دژگاهی هم می گویند. با این تعریف جامعهٔ پادآرمانی در مقابل جامعه آرمانی قرار می گیرد.

برخی از موضوعات پادآرمانی مورد علاقه مردم در داستان ها عبارت اند از:

- جامعه ای غیر آزاد که تمام آزادی های فردی و حکومتی، از افراد سلب شده است.
- داستان هایی با موضوع فروپاشی امپراتوری های جهان در آینده.
- جامعه ای با کنترل رایانه ها و ربات ها
- جامعه ای که احساسات در آن ممنوع است.
- جامعه ای که خوراک انسانها شکست بقیه است و برخی انسانها به عنوان نردبان ترقی برای دیگرانند.
- جهانی که بواسطهٔ جنگ هسته ای، بیماری یا هر گونه شری چه انسانی و چه طبیعی، نسل بشر تقریباً در حال انقراض است.

بررسی پادآرمان در بین اشعار نیما و البیاتی

مرز میان آرمان و پادآرمان

آنچه آشکار است جدالی بین آرمان و واقعیت در اشعار نیما وجود ندارد. آیا آن جهان آرمانی که نیما در شعر مانلی خلق می کند، همان جهان فرا واقعی نیست که سمبولیست‌ها در اشعارشان در پی خلق آن بودند؛ می توان گفت: همان دنیای نهفته ای است در آن سویی واقعیت که تنها شاعر می توانست از طریق قدرت غیب بینی که به او هدیه شده بود، از آن خبر دهد. شاید همان راهی باشد که نیما به دیدار پری دریایی - روح دریا و جهان آرمانی - بواسطه آن نایل شد؛ چیزی که هر کس توانایی مشاهده ی آن را ندارد، او بر پیکر دریایی، خود می گوید:

« هر که نتواند ای مسکین مرد آن چنانی که توام دیدی دید
و آن چنانی که رسیدی تو به من در من آسوده رسید. »

(یوشیج، ۱۳۷۵: ۳۵۷)

و آرتور رمبو، شاعر سمبولیست، در پایان «فصلی در دوزخ» از نومیدی خارج می شود و بر شهرهای شکوهمند (جهان آرمانی) قدم می نهد:

«و در سپیده حربه صبری سوزان برکف / به شهرهای شکوهمند پا می نهیم» (چدویک، ۱۳۷۵: ۴۵)

«نیما از وقایع خارج خود روی گردان نمی شود و هرگز نیروی خلاقیت خود را از دست خیال پرواز نمی دهد و به تخیل تنها اکتفا نمی کند و به این طریق از صحنه حقایق دور نمی گردد و شعر را در آسمان ها جستجو نمی کند زیرا شعر نیما پیچش روی زمین است. بیان آرزوها و امیدهاست، بیان ترس های گمنام در عین حال پایدار است. شعر نیما نمونه ی زنده و تکامل یافته هنر معاصر است». (همان: ۲۶).

«باد می گردد و در باز و چراغ است خموش
خانه ها یکسره خالی شده در دهکده اند.....»

راه خود می سپرد
پای تا سر شکمان تا شبشان
شاد و آسان گذرد
بگسلیده ست در اندوده دود
پایه ی دیواری / از هر آن چیز که بگسیخته است
نالش مجروحی

با جزع های تن بیماری است
 رهسپاری که به پل داشت گذر می ایستد
 زنی از چشم سرشک
 مردی از روی جبین خون جبین می سترد.»

(همان: ۴۶۸).

نیم‌ا توصیه می کند مردم آثار هوگو را بخوانند، یک درجه پایین بیایند رئالیست شوند، در آن صورت است که خواهند فهمید دنیا چه خبر است. همچنین اعلام می کند: تلاش کنید آنچه را که دیدید بر روی کاغذ بیاورید طوری که شعرتان تصویری واضح تر و روشن تر از خود شما را نمایان کند و وقتی که شما به مانند قدما و گذشتگان پیش می روید و آنچه را می بینید، برخلاف چیزی که در خارج واقع شده است می آفرینید نشان از این دارد که زندگی و طبیعت را فراموش کرده اید پس بهتر است با کلمات همان قدما و طرز کار آن ها شعر سروده شود. اما اگر پس از کار نو و کلمات جدید در خود عمیق شدید فکر کنید که چطور دیده اید؟ زندگی در هر زمانی چگونه به کار رفته است؟ شما نباید چیزی باشید که حقیقت ندارد بلکه خود واقعی را نشان دهید» (یوشیچ، ۱۳۹۸: ۷۸-۷۵).

نیم‌ا یوشیچ می گوید: «مایه ی اصلی اشعار من رنج است. به باور من، گوینده واقعی باید این مایه از رنج را احساس کرده باشد؛ من برای خود و دیگران شعر می گویم و کلمات و وزن و قافیه در همه وقت برای من ابزارهایی اند که مجبور به عوض کردن آن ها بوده ام تا با رنج من و دیگران سازگاری داشته باشد» (آرین پور، ۱۳۷۴، ج ۳: ۵۸۲).

بازیگران شعر البیاتی نیز واقعی هستند و شعر وی نشان از بازسازی و خلق دقیق و صمیمانه و همچنین صادقانه محیط اجتماعی این جهان معاصر را دارد. این بازآفرینی بسیار ساده، روان و فصیح است؛ به تعبیری رئالیسم ابتدایی محسوب می شود.

ژرف نگری و واقعگرایی البیاتی از توجه عمیق و وابستگی به فرهنگ مردم نشأت می گیرد. در جریان جنبش های انقلابی و تحولات بنیادین جامعه اینچنین رویکردهایی به اندیشه، زبان و فرهنگ مردم و استفاده از آن لازم است. زیرا پیکار آنی مردم و زندگی عملی آنها در فرهنگ پویایی و محرک آنان انعکاس دارد.

اشعار البیاتی آینه ای است روشن از واقعیت هایی که انسان معاصر با آن دست و پنجه نرم می کند. وی در اشعار خویش به نقد واقعیت های حاکم در جامعه می پردازد. حقایقی چون عدم آزادی و عدالت که نامشان زیر بار استبداد کمر خم کرده اند. ایشان آنچنان وطنش را در زیر سایه ی شوم استبداد مرده و بی رمق می خواند که حتی نوای صور نیز تاثیری بر زندگی دوباره وطن و درخشش نور در سرزمینش را ندارد:

هرگاه البیاتی درمورد شرایط سیاسی و سختی های مردم عراق که حقوقشان به دست جاسوسان استعمار، حاکمان و مزدوران زمان از بین رفت سخن می گوید، آتش خشم در چشمانش شعله ور می شود. با شعرش همچنان که به جلو می رود، بر خشم و سرکشی اش افزوده می شود و با خارج شدن از حالت شخصی، رویه ای عمومی و فراگیر به خود می گیرد. در اشعارش، حاکمان مداوم در فکر خیانت به مردم و کینه توزی و دشمنی با آنانند. او در یکی از اشعار خود، «حرف» را مورد خطاب قرار می دهد و با تکرار نماد گونه آن در تلاش است از حروف، به مانند سلاحی علیه حاکمان و مزدوران ظالم استفاده کند.

اوج تمسخر و ریشخند شاعر در عبارت گزنده ای همچون (چپاول گران) و (قورباغه های کودن) بود که طبقه حاکم را هدف می گرفت. از نظر شاعر، قصیده را نمی توان تنها پیوستگی چند کلمه و جمله دارای ریتم و ضرب آهنگ با معانی درونی و شخصی دانست؛ بلکه رسالتی بر دوش دارد که در سرنوشت ملت دخیل شود و به موضوعات سیاسی بپردازد. اشعار بیاتی، مجموعه ای از اصول و عقایدی است که باید آن را محکم و بدون واهمه بیان کرد. «از این جهت همواره قدرت هایی در مقابل بیان شاعر می ایستند؛ تا اثر بخشی کلام او را خنثی کنند؛ گاهی نیز او را زندانی می کنند و گاهی نیز وی را نزد افکار عمومی، بدبین می کنند» (مبارک، ۱۹۷۴: ۱۱۲).

البیاتی زمانی که در برابر حاکم (سلطان) می ایستد با بیانی سخریه آمیز، وی را ترسو و سگی شکاری صدا می کند.

پس در نگاه هر دو شاعر می توان واقع نگری را دید که با سرودن اشعاری از جنس حقیقت شهر آرمانی و پادآرمانی را تشخیص داد.

نگرش زمینی و این جهانی

آنطور که از کلیت اشعار نیما برمی آید، نگرش او این جهانی و به عبارتی زمینی است که بعضی از منتقدان شعر معاصر به این مسئله توجه داشته اند. خود نیما نیز در یادداشت هایش منتقد این مسئله بود که ادبیات کلاسیک، دقت و توجهی به این دنیای مادی نمی کند؛ بلکه بیشتر به امور باطنی و درونی می پردازد. محمد حقوقي در مورد نیما می گوید: «نیما شاعری است که تنها با نگاه زمینی به جهان می نگرد؛ زیرا جهان را گذران می بیند و به اصل بقا زیاد اعتقادی ندارد و ما این بینش را در خطاب به حافظ به عینه می بینیم. درحقیقت علت «افسانه» جدایی او از شعر ذهنی و کلی گویی و آشنایی او با شعر عینی و جزئی امروز از این جهت است.» (حقوقي، ۱۳۸۴: ۱۶-۱۷) پس ایشان به بینش عینی و مادی و تفکیک اشعار کلی از جزئی توجه کرده است.

نیما در منظومه رمانتیک «افسانه» از عشق مادی و عینی می گوید و شعر غنایی را نقد می کند به دلیل اینکه به عشق رنگ کلی و ماورائی داده است:

«که تواند مرا دوست دارد
 وندر آن بهره خود نجوید؟
 هرکس از بهر خود در نکاپوست
 کس نچیند گلی که نبوید
 عشق بی حظ و حاصل، خیالی است!
 ...حافظا این چه کید و دروغیست
 کز زبان می و جام و ساقی است؟
 نالی ار تا ابد، باورم نیست
 که بر آن عشقبازی که باقیست
 من بر آن عاشقم که رونده است!»

(طاهباز، ۱۳۸۳: ۷۱-۷۲)

در سطر آخر «من بر آن عاشقم که رونده است»، «عشق باقی» همان عشق انسان به انسان است، که از نظر نیما نقطه مقابل عشق حافظ به شمار می آید و به نبود گرایشات متافیزیکی و عرفانی در اشعارش اشاره می کند.

نگارنده بر این باور است: دو رأس انتهایی شعر نیما به اجتماع و انسان ختم می شود با نگاه عینی و زمینی. نکته لازم الذکر از تظاهرات نگاه این جهانی شعر نیما می توان توجه به اصل عینیت و دورشدن از بحث ذهنیت و امور باطنی را نام برد.

شخصیت های شعر البیاتی نیز این جهانی اند و به ندرت در اشعار وی با سوپرمن یا مرد آرمانی مواجه می شویم. وی هر آنچه در جامعه و بطن حوادث و اوضاع روزگارش می بیند به تصویر می کشد. او از درد و غم و رنج انسانهایی سخن می گوید که برای درد و غمشان هیچ مرهمی نیست و صحبت از آنها تنها زخمها را فزونی می دهد و غم و اندوه این مبارزان را بیشتر می کند. درد این مبارزان که خونشان لبریز از انتقام است را به تصویر می کشاند:

«آه لا تَطْرُدْ عَلَى الْجُرْحِ الدُّبَابُ
 فجراحی فَمَ أُیُوبُ
 و آلامی انتظار
 و دَمَ یَطْلُبُ ثَار.»

(البیاتی، ۱۹۹۰: ۵۶)

[آه ، مگس ها از روی زخم بلند نمی شوند ، پس زخم هایم دهان ایوب است و آلام من انتظار برای خونخواهی از مبارزانی است که خونشان تشنه ی انتقام است .]

گاهی نیز شاعر مجبور به استفاده از شخصیت های اسطوره ای می شود. عمده ی شخصیت ها و قهرمانان شعری البیاتی در شخصیتی اسطوره ای و نمادین به نام «سندباد» حلول می یابد. «اسطوره با نماد زمینه‌ی مشترک دارد، زیرا کم و بیش مجموعه‌ای از نمادهای مرتبط است که از واقعیت حاضر دیدگاهی کلی را تمثیل می‌کند، نمادهای قدیمی در شعر معاصر غالباً به شخصیت‌های اساطیری اختصاص دارد یا به شخصیت‌هایی که با گذشت زمان جنبهٔ اساطیری پیدا کرده‌اند. به عبارت دیگر می‌توان گفت نمادِ نامهایی است که شاعران معاصر با توجه به پیشینهٔ تاریخی یا اساطیری مفهومی نمادین از آنها اراده کرده‌اند» (اسوار، ۱۳۸۱ : ۱۰۸ و ۸۹)

ساده‌ترین رغبت بکار بردن نماد و اسطوره در شعر عربی معاصر تقلید می باشد، زیرا اولین کاربرد آن تحت تأثیر مستقیم ادبیات غرب بود. (رجائی، ۱۳۸۱ : ۴۰)

اسطوره ی سندباد در اشعار البیاتی نماد قهرمانی است که علی رغم دوری از وطن خود، همواره به موفقیت خود ایمان دارد. او تلاش می کند تا در مقابل حوادث ناگواری که بر او و مردمانش وارد می شود با درایت و ذکاوت راه خود را باز یابد و از طوفان های روزگار عبور کند و به سر منزل مقصود که همان آزادی و آرامش برای خود و مردم وطنش هست برسد:

«لعل سندباد یسعل فی صحیحة جزائر الهند

و أرخبیل بحر الروم

یحمل فی مركبه للأمم المغلوبة البشارة

و عشبہ و ناره الی اللذین دفنوا أحياء فی المغارة

و قاتلوا مع الملايين التي تنن فی اغلالها وقعوا فی الاسر

و أعدموا فی الفجر

و هم یغنون أغانی النصر..»

(البیاتی، ۱۹۹۵، ج ۲: ۱۷۱)

[شاید سندباد با فریاد هایش جزایر هند و جزایر اربخیل دریای روم را شعله ور سازد و به جوش و خروش در آورد، در حالی که در کشتی خود خبرهای خوش را برای ملت های شکست خورده به ارمغان می آورد، و علوفه و آتش را برای کسانی می برد که در غارها زنده دفن شده اند و در حالی که ترانه های پیروزی را سرمی دادند همراه با اسیرانی که در غل و زنجیر ناله کردند. سرانجام در طلوع صبح اعدام شدند جنگیده اند]

انسان گرایی

اگر مذهب انسانیت (اومانیزم)^۱، را در معنی اعم آن، یک نظام فلسفی یا اخلاقی بدانیم که هسته مرکزی آن آزادی و حیثیت انسانی است می توانیم بگوییم در ادبیات گذشته ما انسانی که مطرح بوده انسانی عینی و امروزی است زیرا بیشتر به شیوه کلی مطرح می شود و بیش از اینکه به شکل شخصیت باشد به صورت تیپ است» (حسن لی، ۱۳۸۳: ۴۳)

نیما نیز در آغاز شاعریت خویش رویکردی کلی نسبت به انسان و رنج هایش داشت. به عبارتی دیگر، تا آغاز دهه ی بیست، اشعار نیما بیش از آنکه بیانگر تعلقات انسان به ما هو انسان باشد، به بیان دغدغه های روزمره و بعضاً سیاسی و اجتماعی مقطعی دوران زندگی شاعر می پردازد:

«نان نمی داد به مادر، فرزندان
شکوه از وی بر حاکم بردند
گفت حاکم به پسر: واقعه چیست؟
«برهان» گفت مرا واقعه نیست
گفت او را: برهی یا نرهی
نان به مادر به چه عنوان ندهی؟
داری از خرج زیاده؟ - دارم
- از چه رو می ندهی؟ - مختارم...»

(یوشیج، ۱۳۷۵: ۱۲۲)

اما در دو دهه آخر زندگی شاعر، تحولی شگرف را در مضمون پردازی وی و همچنین رویکرد او نسبت به انسان شاهد می باشیم. در این دوران افکار و اندیشه های نیما نسج یافته، انسان و دغدغه هایش را نه به عنوان یک سوژه ی شاعرانه، بلکه به عنوان ضرورتی غیرقابل اجتناب در اشعارش نمایان می سازد. در این رابطه شعر نوی «خروس می خواند» طرحی نو است که کاروان زندگی همه انسان ها را در خویش به تصویر می کشد:

«قو قو قو! خروس می خواند
از درون نهفت خلوت ده
از نشیب رهی که چون رگ خشک
در تن مردگان دواند خون
می تند بر جدار سرد سحر

1. humanism, umanism

می تراود به هر سوی هامون
 با نوایش از او ره آمد پُر
 مژده می آورد به گوش آزاد
 می نماید رهش به آبادان
 کاروان را درین خراب آباد
 نرم می آید، گرم می خواند، بالی می کوبد، پر می افشاند
 گوش بر زنگ کاروان صداش
 دل بر آوای نغز او بسته ست
 قوقولی قو! بر این ره تاریک
 کیست کاو مانده؟ - کیست کاو خسته ست؟ ...»

(همان: ۴۲۱)

انسان مداری شاخص ویژه‌ی اشعار نیما یوشیج بوده است، به گونه‌ای که انسان با تمام تعلّقات، رنج‌ها و دردهایش نقطه‌هدف تعهد و التزام ادبی این شاعر است. «انسان همواره نقطه‌عزیمت ذهن و نشستگاه اندیشه و احساس نیماست؛ چه هنگامی که از خود بگوید و چه زمانی که از دیگری بگوید. اما شاعر به تنهایی از «من، تو، او و خود» کمتر سخنی به میان می‌آورد. دستگاه رابطه‌انسانی در ذهنش مثلث سه گوش است، اما حضور دیگری غالباً به معنی عینی و جزئی در کل شعر و ادب کلاسیک فارسی غایب است، چرا که تصویر آدمی در شعر و ادبیات کلاسیک کلی است.» (براهنی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۷۹۴)

خود نیما نیز از رنج انسان به عنوان جانمایه اصلی اشعارش یاد می‌کند و می‌گوید: «مایه اصلی اشعار من رنج دیگران است و گوینده واقعی باید آن مایه را داشته باشد...» و معتقد است تمام موانعی که دشمن انسان و انسانیت است، سزاوار نفی و دشمنی می‌شود. (محمدی و پناهی، ۱۳۸۸: ۹۶)

این توجه ویژه‌ی وی به انسان تا اندازه‌ایست که برخی از منتقدین را وا داشته است تا اشعار وی را از منظر اومانیستی و این جهانی بنگرند و ابعاد فرا انسانی اشعار وی را نادیده انگارند. به عنوان مثال حمیدیان معتقد است: «نگرش نیما به طور کلی این جهانی (سکولار) و انسان مدار (اومانیستی) است و این معنی هم از کلیت اشعارش برمی‌آید و هم از آثار تئری و نامه‌هایش.» (حمیدیان، ۱۳۸۳: ۴۵)

برخی دیگر از منتقدین، نگرش نیما به انسان را، ماحصل تحولات اجتماعی و سیاسی عصر مشروطه و بعد از آن و تاثیری که این تحولات در پیدایش گرایش‌های اجتماعی در ذهنیت شاعران داشته است میدانند. آنان از این ذهنیت به ذهنیت و جهان بینی «مشروطگی» تعبیر کرده‌اند. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۲: ۶۰)

به هر صورت، اندیشه نیما را باید اندیشه ای دانست که انسان در محور و نقطه‌ی ثقل این اندیشه قرار دارد. شاعر منیت خود را در کلیت اجتماع انسان مدار، حل شده می بیند و اندوه انسان معاصر را از اندوه خویش جدا نمی پندارد:

« پا گرفته است زمانی است مدید

نا خوش احوالی در پیکر من

دوستانم، رفقای محرم!

به هوایی که حکیمی بر سر، مگذارید

این دلانوش چراغ

روشنایی بدهد در بر من !

تن من یا تن مردم، همه را با تن من ساخته اند

و به یک جور و صفت می دانم

که در این معرکه انداخته اند.

(طاهباز، ۱۳۸۳: ۷۵۸)

شاعر در این اشعار، به این مساله اشاره دارد که جامعه انسانی، مصداق نگاه فلسفی است که در عین کثرت، به وحدتی بنیادین ختم می شود، لذا شاعر نمی تواند در برابر رنج ها و آلام و دردهای هم نوعان خویش سودای مصلحت اندیشی به سر ببرواند. لذا داد سخن بر می آورد و از مسخ انسان در جامعه‌ی خویش می سراید.

در اشعار عبدالوهاب البیاتی نیز انسان - آن هم از نوع واقعی و غیر آرمانی اش، با تمام مصائب و دردهایی که دارد - برجسته ترین بنیاد اندیشه شاعر است. وی از انسانهای بلا خیز و بلا هویت ای می گوید که رنج جانمایه کلام آنهاست.

« وجهي الآخر تحت قناع الموت

و ضیاعي في ملکوت المنفی: من منّا الاعمی في سجن الحرية؟

بیکی تحت الأسوار الحجرية ويموت وحيداً في الغربة

محکوماً بشروط اللعبة.»

(البیاتی، ۱۹۹۵، ج ۲: ۴۷۶)

البیاتی در اشعار خویش، چهره انسانهایی را ترسیم می کند که به سرنوشت خویش اسیر گشته اند. سرنوشتی که استعمار برای آنان به ارمغان آورده است. اشعار وی اندوه سروده هایی است از آوارگان و بی خانمان هایی که اشغال و استعمار آنان را از سرزمین خویش دور ساخته است و به نام آزادی و عدالت،

درد و رنج را برایشان آفریده اند. رنجی که بیش از همه، انسان حاضر در اشعار البیاتی را می آزارد، رنج بی هویتی است. بی هویتی مردمی که از سرزمین هایشان بیرون رانده شدند و هر روز زاده می شوند و دوباره می میرند:

«أولد في مدن لم تولد
لكنني في ليل خريف المدن العربية
مكسور القلب، أموت، أدفن في غرناطة، حبي
واقول: لا غالب إلا الحب»
وأحرق شعري و أموت على أرصفة المنفى
أنهض من بعد الموت لأولد في مدن لم تولد و أموت.»

(همان، ج ۲: ۴۷۰)

البیاتی نیز همانند نیما هیچگاه از بیان دردها و رنج ها ابا نداشته است. انسان در اشعار وی، اگر چه نگاهی به مدینه فاضله دارد، اما از زمان و مکانی که در آن به سر می برد جدا نیست. زخم های انسان های حاضر در اشعار البیاتی زخمهایی است حقیقی که هر روز سر باز می کند و درد خویش را فریاد می زند.

آگاهی بخشی و روشنگری

یکی از کارکردهای اساسی ادبیات پادآرمانی، نگاه ویژه به حقیقت و واقعیت و تلاش برای آگاهی بخشی و روشنگری طبقات جامعه در راستای درک بهتر از پدیده های اجتماعی پیرامونی است. از این منظر اشعار نیما یوشیج را باید اشعاری روشنگر به شمار آورد که محور اساسی آن «حقیقت» است. او در شعر معروف و به نام «خانه ام ابری است» با نگاهی واقع گرا و پادآرمانی، هنرمندان و شاعران غافل از محیط و زمانه را سرزنش می کند:

«خانه ام ابری است
یکسره روی زمین ابری است با آن
از فراز گردنه، خرد و خراب و مست
باد می پیچد...
آی نین که تو را آوای نی برده است دور از ره کجایی؟»

(طاهباز، ۱۳۸۳: ۷۶۱)

سطر آخر تصویر شعرا و هنرمندانی است که هنر و شعرشان اجتماعی نمی باشد، اغلب سنتگرایند و مانند شاعران کلاسیک غافل از مسائل حیاتی انسان و اجتماع که تنها به تولید هنر و شعر

میپردازند می باشد. از این جهت شعر نیما پر از مبارزه است که هدفش رسیدن به اوضاع مطلوب انسانی و اجتماعی است. نیما در اشعار خود پیشرو و بیدارگر است و فرق او آگاهی اوست، این امتیاز فاصله ای پیمودنی بین او و همراهانش بوجود نمی آورد و در واقع تعهد را یک وظیفه می توان دانست نه برتری یافتن، زیرا اساس این گرایش در همبستگی و دلدادگی انسانهاست. (مختاری، ۱۳۷۸: ۲۷۳)

کسب معرفت در شعر نیما رسیدن به شناخت به اضداد است. این شناخت که به تعبیری خبر یا آزمون است دردافزای درون انسان به شمار می آید، در عاطفی ترین کلام، حالتی دردمندانه می گیرد و طبقات، همراه با موسیقی حیات، در افت و خیز انسان مصور می شود. (صادقی، ۱۳۸۷: ۴۸)

شاعران عرب نیز اگرچه به دلیل فشارهای سیاسی و سانسوری که در چرخه تولید و نشر آثار ادبی در این کشورها وجود دارد بیشتر به زبان نمادین و ترسیم آرمان شهر به جای بازنمایی حقیقت در اشعار خویش می پردازند، با این وجود هرگاه که مجال اقتضا کند به تبیین پدیده های ناخوشایند محیط و جامعه پیرامونی خویش می پردازند.

البیاتی شعری دارد به نام «سرودی از عراق برای جمال عبد الناصر»، که رییس جمهور پیشین مصر بود و به تأثیر از دکتر مصدق و ملی شدن صنعت نفت، در ۱۹۵۴ میلادی در برابر انگلیسیان سرسختانه ایستاد و آنان را از ترعه‌ی سوئز خارج کرد و عایدات این ترعه را ملی اعلام کرد. این اقدام ناصر، در جهان عرب محبوبیت بیشتری ایجاد کرد و امیدواری در ذهن و زبان اندیشمندان معاصر را بوجود آورد. به همین دلیل بیاتی در شعر خود به حقایق می پردازد که ضمن توصیف فجایع ایجاد شده در وطن خود (عراق) عبد الناصر را مخاطب قرار می دهد و او را روشنی بخش شبان تیره اعراب و امید جهان جدید می نامد. (رزمگیر، ۱۳۸۴: ۵۶)

البیاتی در اشعار خود گاهی نیز خود را به عنوان یکی از قهرمانان در تبعید معرفی می کند. قهرمانی شاعر در این اشعار نه به جهت مبارزات سیاسی و یا مسلحانه است بلکه به خاطر این است که در میان اینهمه شاعری که درد و اندوه وطن را می بینند، تنها اوست که سلاح قلم برداشته و در آسمان بی ستاره وطن ندای خورشید و حقیقت سر می دهد:

جهان آرمانی و پادآرمانی البیاتی گاهی مرزهای سرزمین های عربی را در می نوردد و متوجه قهرمانان و آزادیخواهان خارج از مرزهای وطن که دغدغه انسان بدون مرز را در سر دارند می شود. بی تردید با نگاهی حقیقت جو و آگاهی بخش، مبارزان راه آزادی وطن را با مبارزان آزادی انسان پیکره ای واحد می پندارد. وی آگاهی بخشی و حقیقت جویی خود را با پیکره شاعران حقیقت جو در طول تاریخ پیوند می زند و در این میان ناظم حکمت، شاعر مبارز معاصر ترک برای وی از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

تعهد اجتماعی

نیما یوشیج را باید آغازگر نوعی تعهد و التزام در تاریخ شعر معاصر فارسی به شمار آورد. شعر او آینه ایست از روح منتقدی اجتماعی و رنجور که تاب سکوت در برابر بی عدالتی ها و ظلم و فساد را ندارد و شعر برای وی عرصه ایست پویا و پرتوان برای نقد جامعه بیمار زمان خود. از این منظر در نگاه پادآرمانی نیما، جامعه بیش و پیش از هر چیز نمودی انسانی پیدا می کند و شعر، تجلی گاه دردها و آمل و آرزوهای مردمی می شود که رنج یار همیشگی زندگی شان بوده است. رضا براهنی در بررسی اشعار نیما به دسته بندی رسالت شاعرانه این شاعر در چهار حوزه می پردازد. وی معتقد است برای شعر می توان مسئولیت زمانی، مکانی، اجتماعی و ادبی را قائل شد. وی نیما را دارای هر چهار مسئولیت و التزام دانسته و می گوید: «شاعری مثل نیما یوشیج به این چهار مسئولیت آگاهی کامل داشته و گاهی فقط نه در يك منظومه و يك شعر، بلکه حتي در يك سطر ساده، مجموع این چهار مسئولیت را با هم تلفیق می دهد.» (براهنی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۶۴۵)

با بررسی اشعار نیما یوشیج به درستی و صحت نظر منتقدان از جمله براهنی درباره وی پی می بریم. در شعر «می تراود مهتاب...» با منتقدی اجتماعی در اشعار نیما روبرو هستیم که همچون تصویرگری توانا لایه های پنهان جامعه ی ایرانی آن زمان را به تصویر می کشد. یعنی به طور هم زمان، عناصری مثل زمان، مکان، جامعه و ادبیات در این شعر تجلی می باید و خواننده را به تفکر و درک و همراهی با احساسی که شاعر از آن رنج می برد فرا می خواند:

«می تراود مهتاب

می درخشد شبتاب

نیست يك دم شكند خواب به چشم كس وليك

غم این خفته چند

خواب در چشم ترم می شكند

نگران با من استاده سحر

صبح می خواهد از من

کز مبارك دم او آورم این قوم به جان باخته را بلکه خبر

در جگر خاری

از ره این سفرم می شكند.»

(طاهباز، ۱۳۸۳: ۶۶۳)

این شاعر آرمان خواه، از فضایی محافظت می کند که تمام موانع انسانی را از بین رفته می بیند؛

بی شک التزام نیما از نوع عمیق و انسانی خود بود. او چنان در انسانهای دیگر مستهلک است که می‌سراید:

«دوران عمر زودگذر، ارزشش نیست
در خیر از برای کسان
گر بارور نباشد
سود هزار تن را
اندر زیان کار تنی چند
خواهان اگر نباشد.»

(همان: ۵۱۹)

در این خصوص باید گفت همتای عرب نیما یوشیج یعنی عبدالوهاب البیاتی نیز اینگونه می‌اندیشد.

البیاتی نیز شاعریست متعهد، تعهد به انسان، تعهد به جامعه و تعهد به اخلاق از ارکان اساسی التزام در اشعار البیاتی می‌باشد. البیاتی در اشعار خود، جامعه‌ای را ترسیم می‌کند که فساد و تباهی در آن به اوج خود رسیده و این تباهی‌ها را حزب انقلابی همه‌گیر، نمی‌توان از بین برد. در این میان آنچه که اهمیت دارد تعهد و تلاش فرد فرد اعضای جامعه برای رهایی از موقعیت موجود است و در این چرخه شاعران به عنوان رسولان جامعه، نقشی پررنگ و حائز اهمیت دارد.

در دیوان «کلمات لا تموت» چهره شاعری عصیانگر را می‌بینیم که داد سخن بر آورده و جامعه‌ای را به نقد می‌کشد که روح تعهد از آن رخت بر بسته است. از دیدگاه وی در این اشعار مشخص می‌شود که او برای شاعران رسالتی مقدس قائل است و آن چیزی نیست جز شجاعت در پذیرش مسوولیت‌های اجتماعی که روشنگری و مبارزه با بیداد در رأس آن قرار دارد. وی همتایان خود را با زبانی تند و آتشین به باد انتقاد می‌گیرد که چرا سلاح کلمات را بر زمین گذاشته و عافیت و مصلحت را بر حقیقت و واقعیت ترجیح داده اند و ثناگوی حکومت و سیستم فاسد قدرت شده اند:

«سَادُوسٌ فِی قَدَمِی
دُعَاةَ الْفَنِّ وَ الْمُتَحَدِّقِینِ
وَ عَجَائِرُ الشُّعْرَاءِ وَ الْمُسَوِّلِینِ
وَ أَحْطَمُ الْأَشْعَارِ فَوْقَ رُؤُوسِهِمْ»

(البیاتی، ۱۹۹۵، ج: ۱، ۳۵۳)

او در تعهد و رسالت شاعران راستین هیچ تردیدی ندارد و معتقد است شاعری که تنها به ترسیم جهان آرمانی پردازد و جسارت بیان واقعیت های ناخوشایند روزگار خویش را نداشته باشد، اگرچه شیرین سخن بگوید، اما شعرهایش دروغی بیش نیست و چنین شاعرانی تنبلان و کورانی هستند خفته در دربار ایادی قدرت و ثروت، شعرانی بی قلب و بی احساس:

«الشَّعْرُ أَعَذَّبَهُ الْكَذُوبُ
قَالُوا وَ مَا صَدَّقُوا
لأنَّهم تَنَابَلَهُ وَ عَوَّزُ
كانوا حِذَاءَ لِلْسَّلاطِينِ الْغُرَاةِ
بِلا قُلُوبٍ»

(همان، ج: ۱: ۳۵۹)

وی چهره ای مصلح و دیگرگونه خواه در اشعار خویش دارد. گاهی دشنه بر می دارد و بر سر خائن و زبوانی می کوبد که قداست کلام و کلمه را پاس نداشتند و به بهایی ارزان خود و کلام را فروختند. وی در قصیده ی «بوریس باسترناک»، با دیدگاهی کاملاً انتقادی، شاعران خودفروخته و بی تعهد به جامعه را، خائن و مزدورانی به تصویر می کشد که هیچ تفاوتی با غارتگران و چپاولگران به خاک وطن ندارند (نعمتی و همکاران، ۱۳۹۲: ۲۴۲) شاعر در برابر فتنه ها و خیانت های هم سلکان خویش ساکت نمی نشیند و آنها را به انتقامی سخت وعده می دهد:

«إِنَّا سَنَجْعَلُ مِنْ جَمَاحِهِمْ
سَادَةَ الْبُتْرُولِ وَالْعُلَاءِ وَ الْمُتَمَارِينَ
لَعِبًا لِأَطْفَالِ الْعَدِ الْمُتَضَاحِكِينَ...
وَأَلْفِ الدُّمَى وَ مُزَيَّفِي التَّارِيخِ وَ الْمُتَهَرِّثِينَ
إِنَّا سَنَجْعَلُ مِنْ جَمَاحِهِمْ مَنَاقِصَ لِلْسَّجَائِرِ»

(همان، ج: ۱: ۲۷۹)

در این شعر وی با استفاده از صیغه ی جمع (اُنَّا)، نهایت بیزاری و تنفر خود را از شاعران از خود بیگانه که هیچ تعهدی به جامعه دردمند ندارند اعلام میدارد و با نگاهی تحقیرآمیز، به آنان وعده می دهد که روزی از مجمله هایشان اسباب بازی کودکان را می سازد

«فَاسْتَيْقِظِي يَا صَخْرَةً فِي الصَّدْرِ يَا رُحْمًا بِلا سَنَانٍ
يَا كَلِمَاتٍ خَضِبْتَ بِالْدمِ، يَا نَارًا بِلا دُخَانٍ»

وَلْتَسْكُنِي ضَفَادِعُ السُّلْطَانِ

(همان، ج: ۱، ۱۷۳)

با این وجود روح البیاتی روحی دردمند است که آرمان هایش را بر باد رفته می بیند. در نظر او این آرزوها با از دست دادن قهرمانان وطن و سکوت و خفقانی که در وطنش جاری و ساریست بیشتر به سراب مانند است:

«یا صوت الغراب

أین أمضی، وطنی ناء، و کفاک علی رأسی تراب

این أمضی، فارسی مات علی ابواب بغداد سراب

یا غراب البین لا تنعب

فأیامی رحیل واغتراب»

(البیاتی، ۱۹۹۵، ج: ۱، ۴۴۲)

ارائه داستانهایی از فقر و نداری و خفقان جامعه در قالب شعر

از آنجایی که نیما مهمترین ویژگی شعرش مردم گرایی با محتوای اجتماعی است با سرودن شعر «خانواده سرباز» فاصله طبقاتی که نشان از بی عدالتی در اجتماع را به نمایش می گذارد. این شعر در واقع بیان اندوه و درد زنی است که در بدبختی و فقر با مرگ جلو می رود و سرانجام چاره ای جز تسلیم ندارد. این شعر در زمان حکومت رضا خان سروده شد سالی که خفقان شدیدی در جامعه حاکم بود. مردم نه آسایش زندگی داشتند نه آزادی سیاسی. فقر و تهیدستی ایران و کشورهای همسایه را فرا گرفته بود.

شمع می سوزد بر دم پرده

تا کنون این زن خواب ناکرده

تکیه داده است او روی گهواره

آه بیچاره آه بیچاره

وصله چندی است پرده خانه اش

حافظ لانه اش

مونس این زن هست اه او

دخمه تنگی است خوابگاه او

در حقیقت لیک چار دیواری

محبسی تیره بهر بدکاری

ریخته از هم چون تن کهسار

پیکر دیوار

(یوشیج، ۱۳۷۵: ۸۶)

نیما شاعر فردی و اجتماعی بود، من اجتماعی او مرز نمی شناخت، ایشان در این شعر ابتدا زندگی فقیرانه زن را توصیف می کند؛ سپس با او همدردی می کند و در اواسط شعر فاصله طبقاتی را عنوان می کند و در ادامه ریشه فقر را قدرت طلبی سران حکومت می داند که بی توجه به مسائل سیاسی عصر این خانواده نیست.

البیاتی نیز با داشتن دغدغه اجتماعی شعر خود را برای بیان دردها و رنج های توده مردم به کار گرفت و به معضل فقر در جامعه پرداخت. او با بهره گیری از کلام بزرگان دین، بیزاری و نفرت خود را از فقر نشان داد. او در قصیده «سفر الفقر و الثوره» با استفاده از سخنی منسوب به امام علی (ع) که می فرماید:

«لو كان الفقر رجلا لقتله» نفرت خود از فقر را این چنین نشان می دهد:

لو ان الفقر انسان / اذن لقتله و شريت من دمه / لو ان الفقر انسان (البیاتی، ۱۹۹۵: ج ۲: ۴۳)

ایشان یکی از عوامل مهم ایجاد فقر را وجود حاکمان ظالم و زورگو و ناآگاه اجتماعی می داند.

نتیجه گیری

داده های این تحقیق بیانگر آن است مولفه های پادآرمانی این دو شاعر در مواردی چون موضوعیت انسان، این جهانی بودن و در عین حال عینیت داشتن، روشنگری، تعهد به جامعه و ارائه داستانهای از فقر و نداری و خفقان جامعه در قالب شعر قابل ارزیابی است. آثار نیما و البیاتی ستایشگر اختیار و اراده انسانها در تعیین سرنوشت خود است؛ در حالی که در ادبیات گذشته به نقش انسان در دگرگونی نظام های استبدادی و استثماري کمتر پرداخته شده بود.

نیما یوشیج و عبدالوهاب البیاتی در اشعار خود شاعرانی کاملاً متعهد هستند و مرز تعهد آنان در اشعارشان اغلب در حوزه ی سرزمین مادری آنها تجلی می یابد. گرچه گاهی نقشه های جغرافیایی را در می نوردند و اندوه و آلام مردم وطن خویش را با اندوه دیگر ملل پیوند می زنند، اما غالباً گستره اندیشه های آنان در حوزه انسان (ایرانی و عراقی) تجلی می یابد. به عبارتی اندیشه های آنان کاملاً این جهانی و زمینی است و انسانها و قهرمانان و دردهایشان اغلب واقعی. با این وجود اشعار آنان اشعاری نا امید و مأیوس کننده نیست. در سطر سطر اشعار این دو شاعر روح واقع گرایی، انتقاد و مبارزه موج می زند.

اشعار این دو شاعر از اوضاع و احوال زندگی مردم وطنشان سرچشمه می‌گیرد. درون مایه اشعار آنان دردها و آرزوها و دغدغه های مردم سرزمینشان است و تعداد زیادی از مضامین وطنی و انقلابی مانند وطن، شهادت، مقاومت، آزادی، خفقان، آوارگی و ظلم و ستم را در قالب کلمه‌های آهنگین، محسوس و سرشار از موسیقی و با در لایه‌های عبارت‌های موزون به وضوح یا به شکل رمز بیان می‌کنند.

این نتایج همچنین بیان می‌دارد هر دو شاعر در اشعار خود ضمن آرزوی رهایی از رنج و ناگواری دنیای کنونی و سکون و دلمردگی آن، چهره‌ی حقیقی و زشت و منفور جامعه خود را به نمایش می‌گذارند و از بیهودگی دنیا و انسانها و حاکمانی که در لجنزار روزمرگی، ابتذال و مسخ شدگی به سر می‌برند با زبان برنده و برآشوب خود پرده برمی‌دارند و بدین گونه نفرتشان را از تمام سیاهی‌ها و تبااهی‌های محیط پیرامون بیان می‌دارند. شعر آنان آنگاه که در تهییج مبارزان و آزادی خواهان سروده می‌شود زبان و بیانی آتشین و حماسی دارد و سعی دارد از چاشنی نمادها و اسطوره‌های ملی و اسلامی برای تاثیر گذاری بیشتر بهره جوید و آنگاه که از ویرانی وطن، آوارگی و شهداء سخن می‌گویند بیانی نرم و لطیف داشته و بار حسی و عاطفی خود را به راحتی به خواننده ی اشعار خود منتقل می‌سازد.

منابع

- أسوار، موسی، ۱۳۸۱، از سرود باران تا مزامیر گل سرخ، تهران، سخن
- البیاتی، عبد الوهاب، ۱۹۹۰، الدیوان، دار العوده، بیروت ط رابعة
- البیاتی، عبد الوهاب، ۱۹۹۵، الاعمال الشعریه، ج ۱ و ۲، مؤسسة العربیة للدراسات و النشر، الطبعة.
- انوشه، حسن، ۱۳۸۱، فرهنگ نامه ادبی فارسی، چاپ دوم. تهران، سازمان چاپ و انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی
- آرین پور، یحیی، ۱۳۷۴، از نیما تا روزگار ما، جلد سوم کتاب از صبا تا نیما، انتشارات زوار، تهران
- براهنی، رضا، ۱۳۸۰، طلا در مس، ج ۲، تهران
- چدویک، چارلز، ۱۳۷۵، سمبولیسم، ترجمه‌ی مهدی سحابی، تهران
- حریری، خلیل، ضیائی علیشه، محمد علی، ۱۳۹۱، بررسی و مقایسه آرمانشهر سهراب سپهری و پاد آرمانشهر، طاهره صفارزاده، ادب و عرفان، سال سوم - شماره ۱۱.
- حسن لی، کاووس، ۱۳۸۳، گونه‌های نوآوری در شعر معاصر ایران، تهران، ثالث
- حقوقی، محمد، ۱۳۸۴، شعر زمان ما (نیمایوشیج)، چاپ ۶، تهران
- حمیدیان، سعید، ۱۳۸۳، داستان دگردیسی، روند دگرگونی‌های شعر نیما یوشیج، تهران، نیلوفر.

- حیدری، فاطمه، ۱۳۸۲، چشم اندازهای آرمان شهر در شعر فارسی (با تکیه بر آثار نظامی، عطار، سعدی و جامی)، پایان نامه کارشناسی ارشد به راهنمایی ناصر نیکو بخت
- رجایی، نجمه، ۱۳۸۱، تحلیل روانشناسانه ی اسطوره در شعر معاصر عربی، مشهد، دانشگاه فردوسی، چاپ اول.
- رزمگیر، علیرضا، ۱۳۸۴، عبدالناصر و مصدق در شعر البیاتی و اخوان، مجله حافظ، شماره اسفند ماه ۲۶.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۸۲، ادوار شعر فارسی، (ترجمه حجت الله اصیل) تهران، نی، چاپ دوم.
- صادقی، ایراج، ۱۳۸۷، بازیگران واقعیت تا دردی مشترک، نگاهی بر اشعار اجتماعی نیما، آموزش زبان و ادبیات فارسی، دوره بیست و یکم، شماره ۳.
- طاهباز، سیروس، ۱۳۸۳، مجموعه ی کامل اشعار نیما یوشیج، گردآوری، نسخه پردازی و تدوین: چاپ هفتم، تهران، نگاه.
- فروغی، محمدعلی، ۱۳۸۴، سیر حکمت در اروپا، تهران، انتشارات زوار
- فارابی، ابونصر محمد ابن محمد، ۱۳۵۴، سیاست مدینه، ترجمه سید جعفر سجادی، تهران، انتشارات انجمن فلسفه ایران
- مبارک، محمد، ۱۹۷۴، مواقف فی اللغة و الادب و الفکر، بیروت، دارالفارابی
- محمدی، علی، پناهی، نعمت اله، ۱۳۸۸، عناصر انسانی و اجتماعی در شعر نیما یوشیج، نامه پارسی، شماره ۴۹-۴۸.
- مختاری، محمد، ۱۳۷۸، انسان در شعر معاصر، انتشارات توس.
- منتظمی، علی و دیگران، ۱۳۸۹، مجله زبان و ادبیات عربی، دانشگاه فردوسی مشهد.
- نعمتی، فاروق، امیری، جهانگیر، سمیری، علی، ۱۳۹۲، جلوه های پایدار در شعر عبدالوهاب البیاتی، سال چهارم ش هشتم بهار

یوشیج، نیما، ۱۳۷۵، مجموعه ی کامل اشعار نیما یوشیج، به کوشش سیروس طاهباز، انتشارات نگاه.

یوشیج، نیما، ۱۳۹۸، درباره هنر شعر و شاعری، تدوین سیروس طاهباز، انتشارات نگاه.

COPYRIGHTS

© 2024 by the authors. Licensee Islamic Azad University Jiroft Branch. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

ارجاع: زلّی زیبا، لویمی سهیلا، بررسی «پادآرمان» در اشعار نیما یوشیج و عبدالوهاب البیاتی، فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی، دوره ۱۸، شماره ۷۱، پاییز ۱۴۰۳، صفحات ۲۲-۱.